

میرزا ملکم خان

مقابل این جزیی عمل، که از ادنی جزئیات تکلیف دولت است عاجز مانده‌اند، پس در مقابل سایر مهمات دولت چه خواهند کرد؟ هر گاه دولت علیه، مقرری مأمورین خود را در يك روز معین می‌داد، آن وقت آسان بود که این چند نفر تاجر خارجی که در ایران هستند، کار خود را طوری ترتیب بدهند که در يك روز معین پول را در ایران بگیرند و در فرنگستان تحویل بدهند، اما چون این چند نفر تاجر می‌دانند پول دولت کی می‌رسد و کی نمی‌رسد، اقتضای معاملات خود را از مهرهای دیگر ترتیب می‌دهند. وقتی آنها پول لازم دارند، پول دولت حاضر نیست. وقتی پول دولت حاضر می‌شود، آنها پول لازم ندارند، ولیکن با بانکهای تفلیس و اسلامبول این طور نخواهد بود. هر وقت پول حاضر باشد آنها می‌گیرند. اگر پول را قبل از وقت مقرر برسانید يك جزیی منفعت می‌دهند، و اگر بعد از وقت مقرر برسانید، يك جزیی منفعتی می‌گیرند. دور نیست مستوفیهای ما بگویند، خزانه دولت از برای منفعت مزبور ضرر خواهد کرد؛ مگر حالا ضرر نمی‌کند؟ الان خزانه دولت سالی اقل از صدی چهل، بلکه بیشتر، از برای مقرری مأمورین خود منفعت می‌دهد. فرقی این است که عوض صد پنج که دولت می‌توانست از مقرری سفرا کم بکند، و به بانک بدهد، حالا ما باید پنج مقابل آن را از همان مقرری کم بکنیم، و با تحمل صد قسم رسوایی و ضرر دیگر، بدیهیم به تجار مختلف. هر گاه اولیای دولت علیه، هنوز هم از معنی بانک به حدی غافل هستند که حتی از اسم بانک خارجی می‌ترسند، اقل این قرار معروضه را بایکی از سرافهای فرنگستان بنا بگذارند. به این معنی که به یکی از سرافهای اینجا بنویسند که، ای سراف، فلان مبلغ فرانک در فلان وقت به فلان سفارت ما بدهید، و این مبلغ را در فلان وقت، در تبریز یا در اسلامبول، به گماشته شما خواهیم رسانید.

بدیهی است که این تفصیل را از برای آن جناب امجد نمی‌نویسم. بندگان عالی همه این نکات را بیست سال پیش از این خوانده و عمل کرده‌اند. مسمود این است که این عمل مقرری سفرا که بیست سال است شان و اعتبار و مصالح دولت ایران را در نظر عامه فرنگستان پایمال، و بیشتر از هر نوع تنگ ما را ذلیل و خوار کرده، و به صد نوع تدبیر جزیی می‌توان رفع نمود، هر گاه حکمت اولیای دولت هیچ يك از این تدابیر را قبول نکند و به جهت تأخیر مقرری سفرا بهانه مشکلات واهی را يك نوع غنیمت و مفت خود بشمارد، و جمیع راههای این نوع معاملات را عمداً از هر جهت مسدود بکند، امثال ما بندگان بجز التماس و دعا چه می‌توانیم بکنیم؟ و این نیز واضح است که بنده

مقرری سفرای ایران

این حرفها را از برای شخص خود عرض نمی‌نمایم . من شخصاً کمال تشکر و امتنان را از توجهات بندگان عالی دارم ، و اگر دولت علیه به سفرای خود يك دينار هم ندهد ، بنده هیچ حرف و شکایتی نخواهم داشت ، ولیکن وقتی می‌بینم غفلت و عجز اولیای دولت ما در این مسئله سهل چه نوع ضررهای وسیع بر عموم اوضاع ایران وارد می‌آورد ، و وقتی می‌بینم دولت ایران به واسطه همین يك غفلت ، دقیقه به دقیقه ، از دایره دول خارج و از عدم کفایت دولتی خود به دست دوست و دشمن چه قسم دلائل عجیب می‌دهد ، هر گاه به قدر ذره‌ای انصاف و دولتخواهی در وجود من باشد ، باید بی‌تأمل از اینجا به هزار زبان فریاد نمایم ، که اگر دولت ایران می‌خواهد دولت بماند ، باید حکماً در فرنگستان سفارتی داشته باشد ، و اگر می‌خواهد سفارت داشته باشد ، باید رسم سفارت داری را اقل از جاپون یاد بگیرد - ملکم^۱

*

لندن مورخه ۲۲ محرم ۱۲۹۳ - نمره چهارم

- خطاب به وزیر امور خارجه ایران -

نه تنها يك دينار پول به من نداده بودند ، بلکه صراحتاً به من نوشته بودند که ما به هیچ شرط و منفعت پول طهران را نمی‌توانیم به شما برسانیم . چه بگویم به آن خائنها یی‌رحم و بی‌شعور ، که کار یکی از اعظم دول روی زمین را به جایی رسانده‌اند ، که مثل جناب شما وزیر و مثل بنده نوکر ، با جمع وسائل دولتی و شخصی نمی‌توانیم دو هزار لیره پول را از پایتخت ایران به لندن برسانیم ، و پس از آن همه سعی و تدبیر باز هنوز مجبور هستیم که اوقات خود را صرف این توضیحات نمایم . جالب شده و پریشانی این سفارت سهل است ، اما با چنین وضع کدام امکان تجارت ، و چه امید ترقی ، چه ادعای حقوق ، و چه انتظار از اعتنای خارجه - ملکم^۲

*

لندن ، ۱۵ شهر جمادی‌الاول ۱۲۹۳ - نمره اول .

بعد العنوان

.... فرق مزبور این است که سایر نوکرهای دیوان ، همه حاضر هستند که بدون پول جمیع خدمات دنیا را با کمال جرأت بر عهده بگیرند . بنده بر عکس آنها هستم و همیشه عرض کرده‌ام ، که اگر قبل از خدمت به بنده ، پول

۱ (پاکت سوم ، مشتمل بر ۸ نمره (۱) .

۲ (پاکت سوم ، مشتمل بر ۸ نمره (۴) .

میرزا ملکم خان

کافی و بلکه پول زیاد تر فرسائید ، از من به قدر ذره‌ای کارسازی نخواهد شد . بنده به هیچ وجه ادعا نمی‌کنم که هر گاه به من پول زیاد بدهید، خدمات بزرگ خواهم کرد . من در صورت داشتن پول زیاد، باز نوکر ناقابل هستم . پس تصور بفرمایید بدون پول چه نوع باز بیمعنی خواهم بود . در ایران مرا تقبیح خواهند کرد و خواهند گفت نوکر قابل آن است که خدمت را بدون پول انجام بدهد . بنده از آن ملامت و از این نوع بیکارگی خود هیچ خجالتی ندارم، زیرا که بیسمارک و کارچاکوف و جمیع وزرای فرنگستان در این نوع بیکارگی با من شریک هستند . چاکران ایران سالها بدون موجب می‌توانند به اصطلاح خود خدمتها بکنند، اما اگر موجب ماریشال ما کماهون، دو هفته عقب بیفتند حکماً از پاریس فرار خواهد کرد . حکام مامدتها بدون موجب به دین و به دولت خدمتهای نمایان می‌کنند، و هر روز از قدرت عقل و از کمالات شخصی خود دلائل تازه بروز می‌دهند ، اما اگر پرنس بیسمارک مجبور بشود که از برای تحصیل موجب خود ، این قبیل مضامین پیدا نماید ، بعد از دو روز این قدر شعور نخواهد داشت که یک دکان بقالی را بگرداند . بنابراین قانون ، هر وقت اولیای دولت علیه به من فرمایشی می‌فرمایند ، اول باید تحقیق فرمایند که آیا مقرری بنده رسیده است یا نه . اگر رسیده است مطمئن باشند که معنی فرمایش ایشان به درستی فهمیده خواهد شد ، و با تمام قدرت خود در اجرای آن خواهم کوشید، ولیکن هر گاه ببینند که موجب بنده نرسیده است آن وقت یقین بدانید که شعور من مغشوش است ، و در جواب فرمایش ایشان این قبیل حرفهای بیجا بروز خواهد کرد - ملکم .»

*

د لندن، ۱۱ رمضان ۱۲۹۳ - نمره سیم

بعدالعنوان...شکی نیست که دولت ایران حقوق نوکرها را یازود یادیر کاملاً می‌رساند، اما نمی‌دانم چطور شده است که اولیای دولت علیه به خدمات نسبه عشق‌غریبی دارند . همیشه می‌گویند شما فلان قدر از برای خدمت دولت خرج بکنید بعد ما به شما می‌رسانیم. خدمت نسبه به چه کار دولت می‌خورد ، وانگهی يك نفر نوکر تا کی و تا چه قدر باید به دولت خود قرض بدهد بفرمایید در تهران حساب بکنند و ببینند از دولت چقدر طلب دارم، و بعد از روی انصاف بفرمایید که آیا ممکن است باز مبالغ دیگر به دولت قرض بدهم. آن مأمورین ما که باوجود داشتن قرض احضار شده‌اند، در حقیقت از اینجاها فرار کرده‌اند. اما بنده در اینجا هزار گروی دارم، چطور می‌توانم عیال خود را در کوچه‌های لندن بگذارم و به ایران فرار بکنم. آنچه نوشته‌ام معلوم است

مقرری سفرای ایران

هیچ کدام را باور نفرموده‌اید . و باز این دفعه می‌فرمایید پول شما در تهران حاضر است، خودتان بیایید بگیریید . مثل این است که در قحطی طهران به اهل طهران بفرمایید آذوقه شما را در مصر حاضر کرده‌ام . وانگهی هر گاه اولیای دولت علیه در رساندن جزئی مقرری سفارت به این طورها معطل مانده‌اند، پس شرایط سفر همایون شاهنشاه روحی فداء را چطور فراهم خواهند آورد . - ملکم .»

با وجودی که ملکم خان با صراحت ، مقرری و حقوق معوقه‌اش را مطالبه می‌کند و حتی در یکی از نامه‌ها مأموران وزارت خارجه و مستوفیان را « خائنه‌های بیرحم و بیشعور » می‌داند ، با این حال حواله حقوق او در سال ۱۲۹۴ هـ (۱۸۷۷ م) صادر نمی‌شود، و در نتیجه چند ماه بعد ، نامه دیگری بدین شرح به وزیر امور خارجه می‌نویسد :

« لندن ، ۲۰ شعبان ۱۲۹۴ - نمره هفتم .

بعد العنوان...مطلبدا مجدداً تصریح می‌نمایم. اگر واقعاً از بنده خدمت می‌خواهید، اولاً باید طلبهای مرا بامنفعت آن التفات فرمایید. و ثانیاً باید مواجب بنده بر سر وعده بدون لزوم عجز و گریه در لندن به من برسانید. اگر این کار را نکنید ، بنده ابداً حرف نخواهم داشت ، اما اولیای دولت هم نباید منتظر خدمت باشند . بلی موافق اصطلاحات ایران « اطاعت و بندگی » خواهم کرد. و نوکر فدوی ، و « جان نثار حقیقی » خواهم بود . اما بندگی و جان نثاری بنده، از برای دولت اصلاً فایده نخواهد داشت . نمی‌توانید بفرمایید که این حرفها را از راه طمع عرض می‌کنم ، زیرا که همت بنده این قدر هست که به يك اشاره آن جناب امجد از دوازده هزار تومان مقرری سفارت چشم بپوشم. پس این عرضها را باید حمل به علو سلیقه ، به درستی نیت بفرمایند . خدمت را آن نوکر می‌تواند بکند که قادر این نوع صداقت باشد، و چون می‌دانم که آن جناب امجد نیز، مشتری این نوع نوکری هستند، این است که در ابراز حقیقت حالت خود ، این طور جسارت می‌نمایم . حالاکه اصل مطلب مفهوم شد ، محض پیروی رسوم عادیه ، مجدداً عرض می‌کنم که اگر هیچ مواجب ندهند ، باز بنده حقیقی و نوکر جان نثار هستم ، و هر چه اشاره بفرمایند با کمال ارادت اطاعت خواهم کرد . - ملکم .»

ارسال این نامه‌ها هم تأثیری در هرج و مرج اداری دوران سلطنت ناصرالدین شاه نکرد، تا اینکه مورگان شوستر به سمت مستشارمالیه ایران منصوب شد. شوستر با همکاری و کمک حسینقلی خان نواب، وزیر امور خارجه، دو طرح برای وزارتخانه ریخت:

طرح اولی مربوط به بودجه سازمان اداری و سیاسی وزارتخانه خارجه در مرکز بود. و طرح دوم مربوط به بودجه سفارتخانه‌های ایران و حقوق و مستمری سفرادرخارج، و به موجب این دو طرح، شوستر جمع کل بودجه وزارت امور خارجه را به این شرح تعیین کرد.

۱ - مقررى دائره و اعضاء مركزى، و مقررى سفارتخانه‌هاى جنرال كنسولگريها، به اضافه حقوق اعضاى منتظر خدمت و مستمریات ۷۵۱۵۰۰ قران.

۲ - مصارف و مخارج اياب و ذهاب مأمورين و صرف و اخراجات و طبع اوراق و دفاتر و قيمت نشان و غيره ۳۱۴۴۵۰ قران، و جمع كل ۷۸۳۰۰۰ قران.^۱

شوستر بودجه سفارتخانه‌ها را به وسیله بانك شاهنشاهی، برای آنها حواله کرد، و برای اولین بار در تاریخ این وزارتخانه، سفرای ایران، آخر هر ماه، مقررى تعیین شده را دریافت می‌کردند. کشف تلبیس می‌نویسد:

«... از چند سال به این طرف، دفعه اول بود که نمایندگان سیاسى ایران در خارجه، از خزانه‌اى که در وقت ورود شوستر به کلی نهبى بود و حالا کم کم پر مى‌شد، منظمأ موجب خود را دریافت کردند.»^۲

کلات و کوهک

پس از شکست افتضاح آمیزی که
فتحعلی شاه در قفقاز از روسها خورد،
و هفده شهر آباد و پرجمعیت این خطه

زرخیز از ایران منتزع و ضمیمه روسیه شد، جدا شدن قسمت مهمی از
بلوچستان از ایران، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، یکی دیگر از
وقایع ننگ آور دوران سلاطین قاجار بود.

بلوچستان از هزاران سال قبل، ضمیمه ایران بود. اقوام بلوچ
که از نژاد آریایی هستند ابتدا در کرانه های بحر خزر زندگی می کردند.
قوم بلوچ همیشه در دفاع از این مرز و بوم شرکت داشتند، چنانکه
فردوسی گوید:

سپاهی ز گردان کوچ و بلوچ سگالیده جنگ مانند قوچ
که کس در جهان پشت ایشان ندید برهنه يك انگشت ایشان ندید
درفشی بر آورده پیکر پلنگ همی از درفشش بیازید چنگ

بلوچها جنگاوران دلیری بودند که در اکثر نبردها شرکت داشتند،
چنانکه در رکاب نادر شاه در فتح هندوستان نیز سهمیم بودند. نادر سردار
بزرگ ایران به پاس دلیریهای بلوچان فرمان داد قسمت جنوب غربی سند،
ضمیمه حکومت بلوچستان شود. پس از استیلای انگلیس بر هندوستان،
در نخستین شورش بزرگی که وطنپرستان هندی علیه استعمارگران انگلیس
کردند - چون راه عقب نشینی و فرار شورشیان به طرف بلوچستان و
ایران بود - انگلیسها در صدد برآمدند، این راه ارتباطی را قطع کنند.
بدین منظور در سال ۱۲۵۴ هـ (۱۸۳۸ م) حمله بزرگ قوای انگلیس برای
تصرف کلات آغاز گردید. ارتش انگلیس سعی داشت از گردنه «بلان» قوای

«مهرابخان» امیر بلوچستان را تارومار کند. در این جنگ سلاحهای جدید و تاکتیک ارتش منظم انگلیس، قوای پارتیزانی و نامنظم بلوچ را متلاشی کرد. انگلیسهای مهاجم، امیر مهرابخان را با عده‌ای از سران بلوچ به قتل رسانیدند، و کلات را که سی هزار نفر جمعیت داشت تصرف کردند. اما دو سال بعد بار دیگر جنگاوران بلوچ با قوای انگلیس به جنگ پرداختند، و این بار ارتش انگلیس تلفات بسیار سنگینی دید. در روزهایی که احتمال نابودی باقیمانده قوای انگلیس می‌رفت، فرمانده آنان بانصیرخان ثانی، پسر کوچک مهرابخان، وارد گفتگو شده بین طرفین قرارداد صلح امضا گردید. انگلیسها ضمن قراردادی قسمتهایی از بلوچستان را ضمیمه قلمرو خان کلات کرده، و در حدود ۷۹۳۸۲ میل مربع را در اختیار وی گذاردند، که از آن جمله امارات «لس بلا» و «خاران» را هم باید نام برد. این اولین اقدام انگلیس برای جدایی بلوچستان از ایران، و ایجاد منطقه‌ای که مرز ایران و هندوستان را از هم جدا کند، بود.

از این پس ابتدا «خانان کلات» و سپس سایر خوانین و رؤسای قبایل بلوچ، از ایران جدا شدند. ولی در عین حال بسیار اتفاق می‌افتاد که رؤسای قبایل بلوچ علیه مظالم انگلیسها قیام می‌کردند و به ایران پناهنده می‌شدند. اما وجود عمال انگلیسی در دربار و دستگاههای دولتی ایران، و از هم‌پاشیدگی سازمانهای انتظامی مملکتی، و نبودن قشون منظم و بودجه کافی، سبب می‌شد تا به آنها کمک و مساعدت لازم نشود.

حوادث مختلف، تا سال ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) که قیام بزرگتری علیه انگلیسها در هندوستان شد، و میهن پرستان هندی حتی از قتل عام زنان و اطفال انگلیسی خود داری نمی‌کردند، ادامه داشت. قیامها و کشتارها و شورشهای مختلف، دولت انگلیس را به فکر ایجاد خط تلگراف از هندوستان تا اروپا انداخت. در همین اوقات روسها هم برای دست یافتن

کلات و کوهک

به خلیج فارس و تسخیر مستعمرهٔ زرخیز هندوستان، سعی و تلاش می کردند. این اوضاع و احوال سبب شد تا نایب السلطنهٔ هند، فرمان تأسیس خط تلگرافی (هند و اروپا) را صادر کند . عبور خطوط تلگرافی از راه بلوچستان و خلیج فارس به اروپا ، اولین هدف اصلی استعمارگران انگلیس بود . لرد کرزن، طراح معروف وزارت خارجهٔ انگلیس، در این باره می نویسد :

«...وارد کردن ایران در دایرهٔ روابط تلگرافی با ممالک اروپایی جهت خاصی نداشت، و هرگز به این نیت نبود که برای ایران از این راه يك منبع عایدات سرشار ایجاد شود، بلکه هرگاه کشور ایران در سر راه مملکت وسیع هندوستان واقع نشده بود، که دولت انگلستان بدان محتاج باشد، کشور مزبور می بایستی سالهای متمادی در انتظار داشتن سیم تلگراف بماند، تا اینکه فشار احتیاجات زندگانی تدریجاً تأسیس سیمهای تلگراف را در آن مملکت به صورت عمل در آورد...»^۱

بدین منظور در سال ۱۲۷۶ هـ (۱۸۵۹ م) کشیدن خطوط ارتباطی آغاز گردید ، و در ۱۲۷۸ (۱۸۶۱ م) سرهنگ فردریک گلداسمیت ، با يك دسته مهندس، مأمور نقشه برداری و دیدن خوانین بلوچ شد. چون سیم تلگراف زمینی ، ۲۴۰ کیلومتر ، در خاک بلوچستان پیش می رفت، گلداسمیت با دادن هدایا و پول و اسلحهٔ فراوان «خدادادخان» فرمانفرمای دارالسلطنهٔ کلات را با انعقاد قراردادی با دولت انگلستان هم پیمان کرد، و قراردادی نیز با «جام میرخان» برای عبور سیم تلگراف منعقد نمود. سرهنگ گلداسمیت يك مقرری سالانه به مبلغ پنج هزار روپیه برای خداداد خان حاکم کلات که از جانب دولت ایران بدین سمت منصوب شده بود، تعیین کرد. او همچنین با دو نفر از سران قبایل «باهو کلات» و «دشتیاری»

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم - تألیف محمود محمود.

میرزا ملکم خان

نیز قراردادهایی منعقد نموده آنها را برای شورش علیه ایران آماده کرد. خوانین بلوچ که همگی خود را خدمتگزار ایران می‌دانستند، و از جانب پادشاه ایران فرمان «خان» و «حکومت» داشتند، از ۱۲۸۴ (۵ ۱۸۶۷ م) ، علیه ایران دست به شورش زدند تا جایی که به نواحی سیستان و مکران نیز تجاوز کردند، و قسمتهایی از سرحدات را متصرف شدند.

هنگامی که دولت ایران به فکر اعزام قوایی برای سرکوبی خوانین شورشی افتاد، دولت انگلیس به حمایت طوایف بلوچ برخاست، و مانع از اعزام قوای ایران به آن حدود شد، و حتی ادعای حاکم کلات را نسبت به قسمتی از بلوچستان و سواحل مکران وارد دانست. دولت بی‌اطلاع و جاهل ایران که در فساد غوطه ور بود وعده‌ای از آنها جیره-خوار دولت انگلیس نیز شده بودند، سرانجام موافقت کردند که حکمیت دولت انگلیس را بین ایران و خان کلات قبول نمایند. و از این زمان به بعد قسمت مهمی از بلوچستان از ایرن جدا شد و خان کلات تحت حمایت انگلیس قرار گرفت.

در ماه اکتبر ۱۸۷۰ م (۵۱۲۸۶) گلداسمیت که درجه ژنرالی گرفته بود، با جلال و جبروت به پایتخت قبه عالم نزول اجلال کرد، و چند روز بعد به اتفاق سفیر انگلیس باناصرالدین شاه ملاقات نمود. شاه پس از دیدن نقشه ترسیمی او از دو نقطه مهم «کچ» و «گوادر» به سهولت و بدون اینکه مقاومتی کند گذشت، و این نقاط سوق الجیشی را به آنها داد. ولی وقتی به او اهمیت «کوهک» و «دشتیاری» را گوشزد کردند، او از گلداسمیت خواست تا قسمتهایی که در اعوجاج رود دشت واقع شده، و همچنین ناحیه «کوهک» که جزو متصرفات «کلات» تعیین شده بود، همچنان ضمیمه ایران باشد.

اما گلداسمیت این خواهش را نپذیرفت. تا اینکه سرانجام میرزا سعید خان، وزیر امور خارجه، در ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۸۷ (اول سپتامبر



میرزا سعید خان

(۱۸۷۱)، نامه‌ای به «الیزن» وزیر مختار انگلیس در تهران، نوشت و به خاطر «ختم گفتگو و ملاحظه دولت انگلستان» از قسمتهای مهم خاک

(۱) سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن، ص ۳۵.

ایران صرف نظر کرد. اینک عین بخشش نامه وزیر باتدبیر امور خارجه
ایران :

د بعدالعنوان ...

مراسله آن جناب، مورخه ۱۵ شهر جمادی الاخر، به ضمیمه نقشه جناب
جنرال گلداسمیت، مأمور مخصوص دولت انگلیس، در باب خط سرحد مابین
بلوچستان متصرفی و متعلق دولت علیه ایران، و اراضی و املاک متعلقه و محوله
به دولت متعلقه کلات از خاک بلوچستان، واصل شد و هر دو از عرض پیشگاه اقدس
همایون اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی دام سلطانه گذشت. بر حسب امر و
اشاره ملوکانه، جواب آن جناب جلالتمآب، به احترام تمام زحمت افزا می-
شود که، دولت ایران با حقوق صحیح که در قطعه بلوچستان برای خودش
می دانست، به محض ملاحظه میل دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، در اتمام
و حسن ختام این مسئله، و تشخیص یک حد فاصله در این میانه، مراسله و
نقشه آن جناب را قبول کرده، و منتظر نتایج مطلوبه و عظیم الفائده این
موافقت بزرگ و همراهی خود، از جانب دولت انگلستان است، تا به حسن
تأویل و تفسیر و مساعی جمیله مثل آن جناب، سفیر کافی و خیر خواه، که
همه این تفصیلات را حساً و شهوداً کماینبنی معلوم کرده اند، چه ظهور نماید.
فی شهر جمادی الاخری، سنه ۱۲۸۸ - میرزا سعید خان.

انگلیسها با این موافقتنامه، پیروزیهای بزرگی نصیبشان شده، بدون
صرف پول و یا جنگ موفق شدند قسمت عظیمی از بلوچستان را تحت
سلطه خود در آورند. نواحی متصرفی عبارت بود از :

۱ - ایالت بزرگ کلات، شامل : سراوان، گچی و جالوان.

۲ - ایالت خساران .

۳ - ایالت پاغی و بیله .

هنوز دوسالی از تصرف نواحی مذکور نگذشته بود، که باردیگر
انگلیسهای استعمارگر، به فکر پیشروی بیشتری در خاک بلوچستان
افتادند. در سال ۱۲۹۰ هـ (۱۸۷۳ م) به دستور نایب السلطنه هندوستان،
نیروهای نظامی وارد «پنچیکور» شده، «نوروزخان خارانی» را تحریک
کردند که ناحیه «مشکیل» یا «مشکید» را تصرف کند. کشمکش سه

کلات و کوهک

سال طول کشید . ناصرالدین شاه برای اینکه از هدف دولت انگلستان اطلاع پیدا کند، به وزیر خارجه دستور داد، تا میرزا ملکم خان ناظم الدوله، سفیر ایران در لندن، را مأمور مذاکره با وزارت خارجه انگلستان بنماید. تا قبل از این دستور شاه به ملکم، امور مرزی و اختلافات ناشیه از تجاوز انگلیس در مجاورت مرزهای هندوستان و خلیج فارس، با نایب السلطنه هندوستان و یا در تهران با سفارت انگلیس حل و فصل می شد. ولی این بار شاه ایران تصمیم گرفت که موضوع را مستقیماً با دولت انگلیس در میان بگذارد. وزیر امور خارجه ایران، در روز ۲۵ ذیحجه ۱۲۹۲، تلگرافی به میرزا ملکم خان مخابره کرده، و از او می خواهد تا با «لرد دربی» وزیر امور خارجه انگلستان، ملاقات کند و نظر او را در باره «کلات» و همچنین «کوهک» که مورد تجاوز جدید نیروهای انگلیس واقع شده بود، بخواند.

میرزا ملکم خان پس از ملاقات با لرد دربی، روز ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۹۳ هـ (۱۸۷۷ م) طی گزارش ضمیمه نمرة ۲ به وزیر امور خارجه، چنین می نویسد:

د بعد العتوان

... در همان روز ورود تلگراف آن جناب امجد، در باب کلات، به لرد دربی^۱ که به واسطه تعطیل عید به بیرونها رفته بود، کاغذی نوشتم و وقت ملاقات خواستم. جواب نوشت که حالا از شهر دور هستم، همین که به شهر آمدم، از برای ملاقات شما حاضر خواهم بود. بعد از يك هفته محض دیدن مادرش که زیاد ناخوش بود، به شهر آمد، در همان روزها مادرش مرد، و خود لرد دربی، به این واسطه تا ده روز از جمیع کار و از هر نوع مجالس خارج ماند. بعد به من رقعہ نوشت و يك روز را معین کرد که برویم او را ببینیم. صبح همان روز وعده، رقعہ دیگر نوشت و عذر زیادی خواست، که چون در همان ساعتی که به شما وعده داده ام، امپراطریس آلمانیا مرا احضار کرده است،

میرزا ملکم خان

لهذا خواهش دارم که ملاقات امروز را به فردا بگذارید. فردای آن روز رفتم به وزارت خارجه، لارڈ مشارالیه را دیدم و بیان مطلب را این طور ابتدا نمودم، گفتم به حکم دستورالعمل طهران، آمده‌ام به جناب شما مطلب مهمی اظهار نمایم. گفت من از برای شنیدن آن حاضر هستم؛

گفتم اولاً از شما می‌پرسم که خیال و مقصود دولت انگلیس در باب کلات چیست؟ لارڈ در بی حرکت متعجبانه کرد و گفت من منتظر این سؤال نبودم، و معنی این سؤال را درست نمی‌فهمم. گفتم معنی سؤال من این است که به استقلال و به بیطرفی حالت کلات خللی وارد خواهید آورد یا نه؟ آیا اوضاع و حدود آن ملک را تغییر خواهید داد یا نه؟

لارڈ در بی پس از يك دقیقه تحیر و معطلی گفت تأسف دارم که قبل از وقت مرا مطلع نساختید، که از من این سؤال را خواهید کرد. اگر از این نیت شما پیش از وقت مطلع می‌شدم، جواب شما را موافق قاعده حاضر می‌کردم. شما می‌دانید که این نوع کارهای ما همه راجع به وزارت هند است.

راست است سؤال و جواب شما باید با من باشد، اما من هم باید جمیع این مطلب را با کار گزاران هند مذاکره نمایم، لهذا جواب سؤال شما را در این مجلس نمی‌توانم بگویم. مطلب را در جاهایی که لازم است درست تحقیق می‌کنم و جواب شما را به موجب نوشته در همین دو سه روز به شما می‌رسانم، قبل از جواب مکتوبی از حالا می‌توانم به شما بگویم که ما خیال نداریم ملک کلات را بگیریم، و به هیچ وجه طالب این نیستیم که کلات یا افغانستان را جزو ممالک هند نماییم. ما آنچه در هند ملک گرفته‌ایم از برای ما بس است، بلکه به اعتقاد من خیلی زیاد است، و اصلاً لازم نداریم که وسعت تازه بر حدود خود بیفزاییم، وانگهی می‌دانید ولایات بلوچستان همه فقیر و خراب و خلق آنها همه ایلات گرسنه و بی‌مصرف هستند. تصرف آن ولایات از برای ما هیچ فائده نخواهد داشت، اما گویا ما با خوانین آن ولایات بعضی قراردادهای عهدی داریم، که باید در صورت بعضی وقوعات در امورات آنها مداخله داشته باشیم. من از این قراردادها درست اطلاع ندارم، حتی این را هم درست نمی‌دانم که با حضرات قرار معینی داریم یا نداریم. شاید شما بهتر می‌دانید. آیا شما خاطر دارید که دولت انگلیس با خوانین آنجا این نوع قراردادها داشته باشد یا نه؟

بنده گفتم از ارتباط و قراردادهای مخصوص شما در آن ولایات خبری ندارم. چیزی که می‌دانم این است که در این اواخر دولت ایران و انگلیس در باب استقلال و بیطرفی کلات با همدیگر قرار معینی گذاشته‌اند. لارڈ در بی قدری فکر کرد و گفت، من خاطر می‌آید که با خان کلات يك قرار مخصوصی

کلات و کوهک

هم داریم. بعد برخواست و يك نقشه باز کرد و دره و بولان را نشان داد و گفت ما با خان کلات قرار داریم ، که به جهت امنیت آن حدود ، هر وقت مصلحت بدانیم مختار باشیم لشکری به آن دره مأمور بکنیم. بعد گفت اما این اطلاعات و جوابهای من کافی نیست. بهتر این است که تفصیل این سؤال شما را یادداشت بکنم، و جواب شما را به موجب نوشته از روی تحقیق بدهم. در این بین قلم دست گرفت و سؤالات مرا باز يك به يك پرسید ، و همه را نوشت . به این معنی که آیا دولت انگلیس شرایط استقلال و بیطرفی کلات را حفظ و رعایت خواهد کرد ، یا نه ؟

آیا تمام آن ملك ، یا يك جزو آن ملك را خواهد گرفت یا نه ؟

آیا بر حدود و بر اوضاع آن ملك تغییری وارد خواهد آورد یا نه ؟

لاردربی، پس از یادداشت سؤالات بنده ، باز این مطلب را بیان نمود که مصلحت و میل دولت انگلیس به هیچ وجه در این نیست که حدود خود را در آن صفحات توسعه بدهد، و در آخر کلام خود این طور ختم نمود که در همین دوسه روز جواب همه را به شما خواهم رسانید .

لاردربی خیال کرد که مطلب من تمام است . بنده گفتم این سؤال من مقدمه مطلب من بود ، حال باید اصل مطلب را حسب الحکم اولیای دولت علیه به شما اعلام نمایم . پرسید اعلام شما چیست ؟ گفتم تمام بلوچستان به انضمام کلات اصلاً جزو ممالک ایران است ، و دولت ایران تمام بلوچستان را مال و حق خود می دانست. لاردربی گفت اما این معنی مقبول و معترف نبوده است . گفتم شاید این معنی را دولت انگلیس اعتراف و قبول نکرده باشد ، اما دولت ایران به حکم تاریخ و به هر قسم دلیل ، تملك کل آن ممالک را جزو ایران می داند . بلی مکرر اتفاق افتاده که به واسطه انقلابات داخله ، يك جزو بلوچستان از تصرف واقعی کار گزاران ایران خارج مانده ، ولیکن این قسم انفصال موقتی از برای عموم ولایات حالیه ایران وقوع داشته است . بدیهی است که این نوع انقلابات درونی هرگز نمی تواند حقوق اصلی ایران را از آن ممالک سلب نماید، زیرا که هیچ عهد نامه و هیچ قرار دولتی در میان نبوده است، که آن ولایات را از ایران جدا کرده باشد. قراری که داریم منحصرأ به آن است که در این اواخر با دولت انگلیس قبول کرده ایم. سبب و معنی و روح این قرار فیما بین، البته در نظر جناب شماست . دولت ایران بر حسب اصرار دولت انگلیس، استقلال يك جزو بلوچستان را اعتراف کرد ، به دو ملاحظه ، یکی اینکه از مراتب دوستی و همراهی خود نسبت به دولت انگلیس يك دلیل قوی داده باشد ، و یکی دیگر اینکه در میان ایران و هند يك خاک مستقل و



میرزا ملکم خان ...

بیطرف بر قرار کرده باشد، و دولت ایران تصدیق خود را بر این وضع جدید کلات، مبنی بر این شرط می دانست، که دولت انگلیس نیز شرایط استقلال و بیطرفی کلات را کاملاً رعایت خواهد کرد. حال به اقتضای این معنی قرار فیما بین دولت ایران به شما اعلام می کند، که اگر دولت انگلیس خلیج بر استقلال و بر بیطرفی کلات برساند، دولت ایران قرار فیما بین را منسوخ و تمام بلوچستان را جزو ممالک ایران خواهد دانست.

کلات و کوهک

لاردربی تعجبی کرد و گفت از این قرار دولت ایران می خواهد مملکت گیری تازه نماید؟ گفتم ایران احتیاج به تسخیرات تازه ندارد، همین قدر می خواهد خاک و حقوق خود را حفظ نماید. گفت جواب این فقره را نمی توانم حالا بگویم، مسئله را درست تحقیق خواهم کرد و بعد لازمه جواب را به شما خواهم رسانید. گفتم اعلام رسمی من همین قدر بود، حالا می خواهم چند کلمه هم خودم شخصاً بر این مذاکرات بیفزایم.

همین که لاردربی حواس خود را جمع کرد و گفت حاضر هستم، بنده خیال و منظور خود را این طور بسط دادم. گفتم شما وزیر فرنگستان خیلی چیز می دانید، و ما اهل آسیا هیچ علوم و سرمایه نداریم، که بتوانیم بر علم شما چیزی بیفزاییم، و من در این مجلس به هیچ وجه خیال ندارم که بر اوضاع مشرق درسی به جناب شما بگویم. شماها از جمیع اوضاع ایران بهتر از جمیع اهل ایران اطلاع دارید. می دانید مالیات و استعداد لشکری ما چقدر است، می دانید که اداره ملک ما در چه حالت است، در اوضاع ظاهری ما، خواه قدرت و خواه ضعف، خواه عیب و خواه هنر، چیزی نیست که بر علم فرنگستان مخفی باشد. اما در زیر این اوضاع ظاهری يك چیز دیگری هست، که آن را نمی دانید و نمی توانید به قدر ما بدانید. نمی توانید از پیش خود تصور نمایید که ما اهل آسیا چه خیال داریم و چه طور خیال می کنیم. نمی دانید در مغز خود چه نوع آرزوها و چه قسم طرحها جا می دهیم. نمی دانید در سینه خود چه نوع حسابها و چه نوع بغضا جمع می کنیم، به خصوص نمی توانید درک نمایید که از این احساسات باطنی ما چه نوع نتایج می توان منتظر شد. لاردربی گفت راست است، از این عوالم معنوی اوضاع مشرق مشکل است که ما بتوانیم اطلاعات کافی داشته باشیم. گفتم خواهش و اصرار من این است که اولیای دولت انگلیس از این قسم احساسات مشرق غافل نباشند. و الآن صراحة به شما می گویم، که بدون هیچ سبب و بدون هیچ فائده، رفتار حالیۀ شما خیالات دولت ایران را سخت متحیر و عقاید رؤسای ما را مملو از تأسف و رنجش ساخته است.

به تعجب پرسید که چه اتفاق افتاده و باعث رنجش چیست؟ بنده مذاکرات حدود بلوچستان و سیستان، و تفصیل مسئله کوهک را به میان آوردم، و جمیع آن مضامین و بیاناتی که در این باب به ذهن می رسد، آن جناب امجد خوب می توانند تصور بفرمایند، همه را به لباس بحث و شکایت و تأسف و رنجش بسط دادم. لاردربی در جواب حرفهای من، همه را اظهار بی اطلاعی می کرد، و می گفت گویا در کوهک به جز چند ده خراب چیز دیگر نباشد. و گویا افغانها بر سر این دهات حرف دارند. گفتم افغانها بر این قطعه زمین، هیچ

حرف و هیچ حقی ندارند، وحیرت و رنجش ما در این است که با وجود اینکه هیچ کس بر سر کوهك حرف و ادعای حساسی ندارد، و با وجود اینکه کوهك عبارت از چندده بیمعنی است، و با اینکه شما خودتان می گوید دولت انگلیس ابدأ خیال و طمعی بر این خاک ندارد، و با اینکه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی، به جهت این قطعه زمین، رای و میل و اصرار خود را مکرر اظهار فرمودند، باز دولت انگلیس مثل اینکه عمداً طالب رنجش ما باشد، این مسئله جزئی را بر خلاف انصاف و بر خلاف هر نوع مصلحت، مایه این همه کشمکش قرار داده است.

گفت ما ابدأ نمی خواهیم دولت ایران را از خود برنجانیم. گفتم پس آخر مقصود شما چیست؟ اگر شما می گفتید دولت انگلیس کوهك را به جهت مصلحت خود لازم دارد، دولت ایران هیچ مضایقه نداشت، که به جهت مزید دلائل دوستی خود، موافق میل شما، با شما همراهی نماید. حتی اگر به من شخصاً می گفتید که کوهك را دولت انگلیس لازم دارد، من تعهد می کردم در خدمت اولیای دولت مقصود شما را به عمل بیاورم، اما درد و شکایت ما در این است که بر سر کوهك از يك طرف ادعای استغنا و اظهار بیفرضی می نماید، و از طرف دیگر تصدیق دارید که کوهك مال دیگری نیست، و بعد در تصدیق حق ایران طوری حرکت می نماید که گویا در این فقره بجز تحقیر ایران و لجاجت نسبت به ما خیال دیگر ندارید. لاردری مکرراً تحاشی کرد که دولت انگلیس به هیچ وجه طالب رنجش و تحقیر ایران نیست. گفتم هر گاه مصلحت دولت انگلیس در تحقیر ایران بود، من هیچ حرف و شکایتی نمی داشتم، زیرا که هر دولت، علی الخصوص مثل انگلیس دولت بزرگ، مختار است که به جهت مصلحت خود هر کس را می خواهد برنجاند. اما حالا شب و روز مواظب اقوال و افکار این دولت هستم، جمیع مذاکرات پارلمان و تحریرات دولتی شما را به دقت تمام می خوانم، در هیچ جا آثاری نمی بینم که مصلحت دولت انگلیس در تحقیر و رنجش ایران باشد. بلکه هر روز به صد دلیل مبرهن می بینم که پولطیک انگلیس مقتضی این است که روابط این دولت با ایران مبنی بر منتهای صفا باشد، و حقیقتاً جای حیرت است که با وجود وضوح این مطلب، چرا باید دولت انگلیس رضا و رنجش ما را این قدر سهل بشمارد. از این رفتار انگلیس نسبت به ایران چیزی که به خاطر می رسد، این است که اولیای انگلیس، هیچ اعتنایی به وجود ما ندارند، و ما راحتی قابل سؤال و جواب نمی شمارند. اینجا لاردری باز اظهار تحاشی کرد.

گفتم در لندن چه در ظاهر و چه در معنی، از وزرای انگلیس و از

کلات و کوهک

جناب شما به جز محبت و احترام و انسانیت چیز دیگر ندیده‌ام، اما نمی‌دانم چطور شده است که عموم کارگزاران شما که در هند هستند، يك بی‌اعتنایی و يك عداوت مخصوص نسبت به ایران دارند، و چون رشته روابط ما در دست کارگزاران هند است، مخالفت هند علی‌الدوام حسن نیت لندن و طهران را ضایع و مغشوش می‌کند. گفت بعد از این سعی خواهم کرد که این جزئی اشتباهات فیما بین به کلی رفع بشود. گفتم در باب این وضع حالیه يك حرف دارم و بس، و می‌گویم دولت انگلیس دولت مقتدری است، و به دوستی و به حسن موافقت ماهیچ احتیاج ندارد، خیلی خوب اقلاً این را هم باید اعتراف نمایم که دولت انگلیس در هیچ صورت نباید رنجش و عداوت ایران را لازم داشته باشد، و اگر واقعاً رنجش و عداوت ایران را لازم ندارید، پس وقت است که جناب شما هم‌تی نمایید و به من کمکی برسانید که نگذاریم روابط فیما بین، بدون جهت و بدون فائده، بیش از اینها مبهم و مغشوش بشود. در آخر لاردری، حسن موافقت شخص خود را با وعده جواب این مطالب باز به طور مهربانی تجدید کرد، و بنده از مجلس بیرون آمدم.

لاردری، محققاً مرد با انصاف و وزیر خیراندیش و خیرخواه ایران است. حرف را همه جا بسیار کم می‌گوید. در مجالس حتی از سلام سفرای وحشت می‌کند، اما در مقامهای رسمی همه گوش و هوش است. هر قدر که کم می‌گوید همان قدر هم خوب می‌فهمد. در این مجلس آخر اگر چه جمیع مطالب به قدری که تصور بفرمایید قویاً اظهار شد، اما چون همه بیانات از روی صدق و خیرخواهی محض بود، کلاً با حسن مساعدت و با کمال مهربانی قبول شد، و مجلس ما از هر جهت خوش گذشت. — مخلص صدیق، ملکم.

میرزا ملکم خان، پس از ملاقات، به دیدن لرد سالیسبوری وزیر هندوستان می‌رود، و با او درباره «کلات» و هجوم جدید نیروهای انگلیس به بلوچستان گفتگو می‌کند، اما متأسفانه میرزا ملکم خان سفیر پادشاه ایران در لندن! حتی وزیر خارجه ایران را محرم اسرار نمی‌داند، که گفتگوهای خود را با وزیر هند کابینه انگلستان، برای دولت ایران بازگو کند.

ملکم در گزارشی که در شعبان ۱۲۹۳ از لندن برای وزیر خارجه

ایران فرستاده، می‌نویسد:

«... چنانکه با پوسته [کذا] سابق اشاره کرده بودم، بالارد سالیسبوری وزیر هند يك مجلس مذاکرات مفصل کردیم. چون قرار داده بودیم مذاکرات این مجلس شخصی و محرمانه باشد، نمی‌خواهم از مطالب مذکوره چیزی به تحریر بیاورم. آن جناب امجد خوب اطلاع دارند چقدر مشکل است و چقدر طول دارد، تا کسی با وزرای انگلیس محرم بود نزد ایشان محل اعتنا واقع شود. مجلس ما زیاد طول کشید و حرفهای بسیار تازه گفته شد، به طوری که از وقوع چنین مجلس، مکرر و از روی صدق، اظهار خوشوقتی و امتنان نمود. در باب بی‌انصافیهای انگلیس نسبت به دولت علیه، و خبطهای این دولت در سمت ایران، و فوایدی که از اتحاد ایران می‌توان بر داشت، و خطراتی که از مایوسی و دشمنی ایران حاصل خواهد شد، و مکتوبات خاطر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی در این سفر فرنگستان، و طرح مدعی انگلیس در آسیا، و معایب غفلت انگلیس در ایران، و اصلاح گذشته، بر يك طرح معظم، که دقایق آن همه شکافته و همه محل تحسین شد، و بیست قسم فروعات دقیق که تعلق به این مسائل بزرگ دارند و سالها مایه تأمل و تعمق بنده بوده‌اند، همه را به فراغت و از روی اطمینان علمی بیان و مذاکره نمودیم. از طرز دقت و تشویق و تحسین و تعجب و سؤالات او شکی نبود، که بیانات بنده به هدر نمی‌روند. مکرر پرسید که حال تکلیف چیست؟ دولت ایران از انگلیس چه می‌خواهد، و دولت انگلیس در حق ایران چه باید بکند؟ در این فصول، شروح کامل، حاضر داشتم. همه را به طرزهای مناسب بیان نمودم. همین قدر عرض می‌کنم که در اصول مطالب با من کاملاً شریک شد. مکرر و مکرر از تازگی و ارمغانی این طرحها اظهار خوشوقتی و بیان امتنان کرد. و در آخر يك جوابی گفت، يك دنیا معنی داشت، ولیکن به چندین دلیل حالا در اینجا نمی‌توانم بیان نمایم. چیزی که می‌توان گفت این است که ممکن نیست این نوع مجالس بی‌اثر بمانند. ملکم»

در حالی که در پایتخت، همه از دشمنی انگلیس با ایران، و تلاش استعمارگران برای انتزاع افغانستان، بلوچستان و قسمتهای خلیج فارس غرق در حیرت بودند، سرهانی اولینسون جواب آنها را در چند جمله کوتاه داده، می‌نویسد:

«دولت ایران از ما سؤال می‌کند به چه دلیل و کدام حق ما از

کلات و کوهک

بلوچها حمایت می‌کنیم؟ چرا دولت انگلیس با این اقوام محلی داخل در قرارداد می‌شود، و با اینها طرح دوستی می‌ریزد، ولی حاضر نیست با يك دولتی مانند ایران دوستی خود را حفظ کند؟ در صورتی که دولت ایران از روی میل و صمیمیت حاضر است با دولت انگلیس کنار بیاید، در حالی که دولت انگلیس حتی حاضر نیست خواهش دولت ایران را قبول کند، و با اصرار زیاد خان کلات را انتخاب می‌کند و با وی قرارداد می‌بندد؟

آیا دولت ایران نمی‌تواند این نکته را درک کند که مصالح سیاسی دولت انگلیس چنین اقتضا می‌کند، که دولت ایران را با ایجاد این نوع دول از سرحدات هندوستان برکنار و دور سازد؟^۱

ناصرالدین شاه وقتی از هدفهای شوم انگلیسها در شرق مملکت مطلع گردید، و دانست که تا قرار مرزی گلداسمیت را قبول نکند و کشوری (مثل افغانستان) بین ایران و هندوستان به وجود نیاید، پیشروی استعمارگران انگلیسی ادامه خواهد داشت، با امضاء قرارداد پیشنهادی گلداسمیت موافقت کرد. منتهی برای اینکه «کوهک»، «اسبندک» و محال «کنار بسته» به دست انگلیسها بیفتد، بار دیگر به میرزا ملکم خان دستور داد، که با لرد دربی وزیر خارجه انگلیس، درباره کوهک مذاکره کند.

ملکم در ۲۱ صفر ۱۲۹۳ در گزارش شماره ۲، چنین می‌نویسد:

«... لرد دربی در باب کوهک کاغذی به من نوشته است و می‌گوید، مصلحت نیست که مذاکره این مسئله را از تهران به لندن بیاورم. در اینجا به قدر يك کتاب حرف و به قدر يك دنیا تأسف دارم، ولیکن افسوس که نه حرف من و نه تأسف من، به قدر ذره‌ای فائده نخواهد داشت.

نمی‌دانم دستور العمل طامسون صاحب چه خواهد بود؟ شاید نظر به

(۱) کتاب «انگلیس و روس در شرق»، به نقل از «سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن»، نگارش سپهبد امان‌الله جهانبانی، ص ۶۶.

گفتگوهای اینجانبان دستورالعمل مزبور همراهی دولت ایران باشد، ولیکن در این موقع لازم می‌دانم که حواس اولیای دولت علیه را بر يك مسئله اصلی درست متوجه بسازم. اولیای دولت انگلیس اگر چه نسبت به ما بر حسب ظاهر با کمال ادب رفتار می‌کنند، اما در باطن و در اصل مطلب از قدرت و ازدوام ایران به کلی مأیوس شده‌اند. نمی‌خواهم عقاید باطنی حضرات را بیان نمایم، به علت اینکه مایه مزید کسالت خواهد بود. سبب مأیوسی و بی‌اعتنایی این دولت را آن جناب امجد به آسانی می‌توانند تصور نمایند. بندگان عالی خوب می‌دانند که در این عهد اعتبار و شان و بقای دول مبنی بر شرایط معین است. دولتی که قوی نباشند در کمال عزت و اطمینان نمی‌توانند زندگی نمایند، اما دولتی که موافق شرایط این عهد منظم نباشند، محال است که از دایره دول مردود نشوند. دولت دانمارک به قدر فرانسه پول ندارد، اما يك فوج دانمارک باید حکماً بعینه مثل يك فوج فرانسه باشد. دولت پورتغال به قدر آلمانیها لشکر ندارد، اما سفارت پورتغال حکماً باید مثل سفارت آلمانیها منظم باشد. کوچکی و کم پولی به هیچ وجه دخلی به بی‌انتظامی ندارد. در این عهد هر دولتی، خواه بزرگ و خواه کوچک، مجبور است که سر و صورت خود را مثل سایرین پاک و منظم نگاه بدارد. در مجالس فرنگستان هر کس که خود را قابل مجلس بداند، باید حکماً پیراهنش مثل برف سفید، و چکمه‌اش براق، و دستکش و تمام لباس او موافق اصول متداوله، بی‌عیب و باصفا باشد. هر گاه کسی بدون جوراب با گیوه کهنه و لباس ژولیده بخواهد داخل مجالس اینها بشود، و دم در با کالسکه چی، به جهت صد دینار، منازعه و کتک کاری نماید، همچو شخص را اولاً هرگز راه نمی‌دهند، ثانیاً اگر هم به يك ملاحظه داخل مجلس بکنند، از همین حالت ظاهری او، همه کس، مراتب فهم و کفایت و قدر شخصیت او را فی الفور استنباط کرده، از او به قدر امکان دوری خواهند کرد. دول نیز بعینه همین حالت را دارند، خواه مثل روس بزرگ و خواه مثل دانمارک کوچک، خواه مثل انگلیس یورپایی و خواه مثل جاپون آسیایی، باید سر و صورت خود را مثل سایر دول منظم بسازند. باید مواجب سفرای خود را بدون مرافعه، در روز معین، برسانند. باید از برای صد دینار حساب جمیع اطرافیهای خود را به ستوه نیاورند. بانك و راه آهن داشته باشند. باید معادن و جنگلهای خود را به کار بیندازند. باید از استعداد خاک و ملت خود به قدر سایرین حاصل و منفعت بردارند. هر گاه يك دولتی بگوید اینها همه چرند است، من مواجبهها را همین طور خواهم داد، و معادن را همین طور خواهم گذاشت، و ترقیات خارجه را کلاً دروغ و بيمصرف خواهم شمرد، سایر دول

کلات و کوهک

هیچ حرفی نخواهند زد ، اما وقتی که آن دولت بیاید بگوید من هم دولت هستم ، خواهند خندید . وقتی بگوید فلان حق مال من است بیشتر خواهند خندید . و اگر وزیر آن دولت صدقم فصاحت به کاربرد ، هیچ جواب نخواهند گفت ، و اگر سفیر آن دولت هزار سند و دلیل دولتی بیاورد ، هیچ اعتنا نخواهند کرد ، و اگر احیاناً دولت مزبور متغیر بشود و بخواهد اظهار قدرتی نماید ، موقع را غنیمت شمرده ، خواه از شمال خواه از جنوب ، قدمی پیشتر می گذارند و به سایر دول اعلام می کنند ، که ما به جهت ترقی دنیا این طور مصلحت دیدیم .

پس چه باید کرد ؟

باید دولت را نظم داد .

دولت قوی شدن ، حالا مشکل است ، اما دولت منظم شدن هیچ اشکالی ندارد ، زیرا که اصول انتظام دولت را مثل اصول انتظام يك کارخانه مشخص کرده اند . کاری که اولیاء دولت ما دارند این است که آن اصول را پیدا بکنند ، و مبنای کار خود را بر آن اصول بگذارند . خواهند پرسید که آن اصول کدام است ؟ عرض می کنم که آن اصول همانهاست که بیست سال در خارج علناً و عملاً مشاهده کرده اید ، و اگر در ایران وزیری هست که اجرای آن اصول بر ذمه او واجب باشد ، آن وزیر یا باید شما باشید ، یا باید بعد از این متولد بشود .
مخلص صدیق - ملکم ،

این نامه ملکم ، ناصرالدین شاه را بیش از پیش مأیوس کرد ، زیرا وی دانست که به علت ضعف ، فساد ، نبودن تشکیلات صحیح مملکتی ، و از همه مهمتر قشون منظم ، محال است بتواند با انگلیسها برابری کند ، و یا جلو پیشروی آنها را بگیرد . بدین سبب دستور امضای قرارداد مرزی را به میرزا محسن خان مشیرالدوله داد . این قرار مرزی روز ۹ شوال ۱۳۱۳ (۲۶ مارس ۱۸۹۶) به امضای «مشیرالدوله - دوران» رسید^۱ . تفسیر و تعیین خط مرزی نیز که احتشام الدوله ، و کلنل هویک ، با یکدیگر توافق کرده بودند ، ضمیمه قرارداد شد ، و بدین ترتیب نیمی از سرزمینی که از هزاران سال قبل جنگاوران ایرانی در آن سکونت

(۱) سرگذشت بلوچستان و مرزهای آن ، صفحه ۴۱ .

داشتند ، از میهن ما جدا و ضمیمه مستعمره بزرگ و زر خیز انگلستان شد . اما در عوض قبله عالم ، و درباریان جاهل و فاسد او خوشحال بودند که « کوهک » ، « اسپندک » و « کنار بسته » به ایران باز گردانیده شده ، و انگلیسیان استعمارگر آنها را به ما بخشیده اند .

احضار ملکم به تهران

در سال ۱۲۹۳ هـ (۱۸۷۶ م) ناصرالدین

شاه هوس مسافرت به لندن و گردش

در اروپا به سرش می زند . وزیر امور

خارجه ، میرزا ملکم خان را از لندن به تهران احضار می کند . ملکم که از همه جا بیخبر بوده ، به خیال اینکه می خواهند از او حق و حساب بگیرند و یا تعویضش کنند ، فعالیت دولت عثمانی در انگلستان ، و همچنین پشتیبانی و مساعدت سفیر انگلیس در اسلامبول از عثمانی ، و بالاخره سوء نیت این کشور را نسبت به ایران بهانه آورده ، و حضور خودش را در لندن ضروری و لازم می داند . او در جواب وزیر خارج چینی می نویسد :

« لندن - به تاریخ شهر شعبان ۱۲۹۳ ، نمره يك ،

بعد العنوان ... به جهت تقویت پیشرفت امور ما در اسلامبول ، بنده تا

امروز البته ده دفعه دستورالعملهای مساعد و سفارشهای مؤکد از جانب این

دولت به سفیر انگلیس مقیم اسلامبول رسانده ام ، علاوه بر اینها و کلاهی حالیه

عثمانی هم آن جناب امجد را خوب می شناسند ، و هم از وسائل شخصی بنده

بیخبر نیستند . خوب می دانند از کنه و ریشه ایشان چه نوع اطلاعات داریم ،

و در مقام ضرورت محرك چه قسم اسباب و منشا چه نوع مرادتها خواهیم بود .

به این جهت هر گاه هیچ کار هم نکنیم ، همین بودن بنده در لندن و وسعت و

طرز مراوده من با عامه بزرگان فرنگستان ، از برای تأمل و کلاهی عثمانی خالی

از تأثیر عمده نخواهد بود . در این اوقات که باب عالی با يك غرور تازه

خود را از مخالفین اطراف غالب می بیند ، آیا غیاب سفیر ایران از لندن برای

احضار ملکم به تهران

مصالح کلیه ایران صحیح خواهد بود یا نه ؟ سفیر انگلیس مقیم اسلامبول که همیشه هواخواه و دوست صدیق عثمانی بوده ، نمی دانم چطور شده که بعد از مفارقت آن جناب امجد از اسلامبول ، با سفارت اسلامبول ماهیچ صفایی ندارد ، ولیکن چون خودش و عیال او از اول با من و کسان من يك الفت مخصوص داشته ، و مرا هم در لندن با جمیع رؤسا و دوستان خود مربوط می بیند ، در امورات ایران با مأمورین ما يك نوع مدارا می کند . هر گاه سفارت اینجا پنج روز خالی بماند ، قطع بدانید امور اسلامبول به کلی دیگرگون خواهد شد . البته در نظر دارید که به محض غیاب آن جناب امجد ، از اسلامبول ، زحمات و تدابیر دهساله و همه آن حقوقی که با هزار قسم خونابه و مساعدت بخت از برای دولت علیه تحصیل کرده بودید ، همه به طوری رفت که حال چند سال است يك جزو آن را هم نمی توانیم به دست بیاوریم . دور نیست بفرمایید در غیاب بنده مأمور دیگر مواظب این امور خواهد بود . بلی آن مأمور دیگر در صورتی که خیلی قابل باشد ، بعد از ده سال تحصیل و خبط و تجربه ، آن وقت خواهد فهمید که در لندن پیش کدام اشخاص باید رفت ، و معنی فلان لفظ را از کدام مترجم انگلیس باید پرسید . خلاصه در این حالت اوضاع عثمانی و در این پریشانی و محتملات فرنگستان ، اقتضای عقل ظاهری این بود که اگر هم بنده در چین می شدم ، مرا به چا پاری به لندن بفرستید ، ولیکن در ممالک مشرق مدتی است که ما به تدابیر معکوس عادت کرده ایم ، مطلب را نمی توانم و نمی خواهم بیش از این شرح بدهم . عقیده و سلیقه بنده هر چه باشد ، رای و حکم اولیای دولت در هر صورت صحیح و مطاع خواهد بود . - ملکم ،

بعد از وصول این نامه ملکم به تهران ، نامه ای از طرف وزیر خارجه به او نوشته می شود و علت احضارش را مسافرت قریب الوقوع ناصرالدین شاه به فرنگستان و احتمالاً انگلستان می دانند . ملکم در جواب وزیر خارجه چنین می نویسد :

و لندن - به تاریخ شهر شعبان ۱۲۹۳ ، نمره يك ،
بعدالعنوان

... سفر اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداء ، در این اوقات از جمله محالات است . با وصف این نمی دانم به چه خیال باز بنده را احضار فرموده اند . قطعاً مصلحت دیگر منظور دارند ، در هر صورت من حاضر

میرزا ملکم خان

هستم ولیکن از بندگان عالی باز مخصوصاً استدعا می‌کنم که در اینجا فرمایش غیر ممکن در حق بنده روا ندارند .

چندی است اطبای من اصرار می‌کنند ، که به حکم وجوب باید اقلان تا چند روز بروم حمام دریا ، با اینکه از اینجا تا لب دریا بیش از یک ساعت و نیم راه نیست ، و با اینکه در این فصل هیچ فعله در لندن نمی‌ماند ، بنده به واسطه پریشانی ، بی پولی در لندن ، ناخوش و محبوس مانده‌ام ، و اولیای دولت علیه مرقوم می‌فرمایند ، چون حالت شما به واسطه بی پولی این طور پریشان شده است ، و چون یک سال است به شما یک دینار نرسیده است ، لهذا از پول هیچ حرف نزنید و بلا درنگ از لندن بیایید به تهران ، بیست روز بمانید و برگردید . اخلاس و عبودیت و غیرت و دولتخواهی یک نوکر در مقابل چنان فرمایش چه می‌تواند عرض نماید . - ملکم .

میرزا ملکم خان در نامه دیگری چنین می‌نویسد :

و لندن - به تاریخ ۶ شهر شوال ۱۲۹۳ .

د . . . در باب احضار بنده باز تأکید فرموده بودید ، با اینکه سفر بندگان اقدس همایون شاهنشاه روحی فداء ، در این اوقات از دایره امکان خارج است ، با اینکه آمدن بنده به تهران هیچ معنی و فایده نخواهد داشت ، و با اینکه به واسطه علیلی مزاج محققاً قبل از آنکه به تهران برسم در راه تلف خواهم شد ، و با اینکه از این قسم در بدری و انعدام من ، انواع غبن و تأسف را خواهید داشت ، باز محض اینکه در این خستگی عمر ، ثابت نمایم که بندگان اقدس شاهنشاه روحی فداء ، در وجود بنده چه نوع نوکر داشته و معنی این نوکری را تا به چه درجه ضایع و پایمال کردند ، پس از وصول پوسته [کذا] آینده هر طور هست از اینجا حرکت خواهم کرد . - ملکم ،

سرانجام عذرهای گوناگون ملکم برای نیامدن به تهران به نتیجه

رسید ، و از طرف وزیر خارجه به او گفته شد ، که همچنان در لندن بماند .

اودر پاسخ چنین می‌نویسد :

و لندن - به تاریخ ۶ شهر ذی‌قعدة ۱۲۹۳

خداوند گارا! سبب تأخیر بنده از لندن، همان بی پولی و همان دردها بود که به تفصیل عرض کرده‌ام. از اینکه بنده را از چنان سفر بیموقع معاف فرموده‌اند کمال امتنان را دارم، زیرا که حرکت بنده با این حالتی که داریم، بجز تمامی و بلکه اتلاف بنده، و بجز ضرر و تأسف دولت هیچ معنی و حاصلی نمی‌داشت. - ملکم. ۱۰

استقراض و بانک ملی

با وجودی که از بدو سلطنت ناصرالدین

شاه، صرافخانه‌های متعددی در

پایتخت و مراکز ایالات ایران به وجود

آمد، با این حال تجار و سرمایه داران ایران اقدام به تأسیس بانک در ایران نمی‌کردند. شاید نبودن امنیت مالی و جانی برای صاحبان سرمایه و ظلم و استبدادی که در دوران این پادشاه رواج داشت، ایجاد بانک در ایران را غیر ممکن می‌ساخت.

نخستین بانکی که بدون تحصیل امتیاز و فقط با موافقت پادشاه در ایران تأسیس شد، «بانک جدید شرق» بود، که در سال ۱۲۶۶ هـ (۱۸۸۸ م) در لندن تشکیل شده و حوزه عملیاتی‌اش مناطق جنوب آسیا از جمله ایران بود. این بانک ابتدا در محلی که بعدها مقر بانک شاهنشاهی شد، تأسیس گردید. مدیران انگلیسی بانک که خیلی زود می‌خواستند با کیسه‌های زر از ایران بروند، در مدت کوتاهی سعی کردند تجارت پایتخت را منحصر به خود کنند. آنان با کمک سفارت انگلیس در تهران، و عوامل و مأمورانی که در دربار و دستگاه‌های دولتی ایران داشتند، امیدوار بودند در مدت بسیار کوتاهی این فکر را عملی کنند، ولی مبارزه

(۱) پاکت یازدهم، منحصر به يك نمره.

میرزا ملکم خان

شدیدی که صرافان و تجار تخانه‌های بزرگ با کمک روحانیون و متنفذینی که با آنان بستگی داشتند با کارگردانان بانک کردند ، بزودی این بانک تعطیل شد و مدیران آن از ایران رفتند .

همینکه بساط بانک جدید شرق در تهران برپیده شد ، حاج محمد حسن امین‌الضرب ، به ناصرالدین‌شاه پیشنهاد تأسیس بانک مختلطی را به «اشترک دولت و ملت» داد. امین‌الضرب در پیشنهاد خود طرح ایجاد بانک ملی، احداث صنایع، ایجاد خطوط راه آهن و تلگراف را به شاه داد . ولی ناصرالدین‌شاه با طرح او موافقت نکرد . اما ده سال بعد به «بارون ژولیوس دورویتر» انگلیسی امتیازی داد که متضمن تصرف و تملک همه ایران منجمله تأسیس بانک بود . گرچه امتیاز مذکور به علت مقاومت مردم سرتاسر ایران لغو گردید ، اما بانک شاهنشاهی ، به موجب همین امتیاز، در سال ۱۲۶۶ هـ (۱۸۸۸ م) در ایران تأسیس شد.

رواج تعدیات گوناگون به وسیله بانک شاهی ، سبب شد تا فکر تأسیس بانک ملی ایران در بین طبقه حاکمه به وجود آید . میرزا ملکم خان در تمام مدتی که در لندن وزیر مختار و سفیر بود ، گزارشهایی در باره تأسیس بانک ملی به وزارت خارجه و شاه داد ، و حتی رساله‌ای در فوائد تأسیس بانک نوشت که در بحث رسالات بدان اشاره شده است.

میرزا ملکم‌خان ، نه تنها شاه و دولت را تشویق به ایجاد بانک ملی در ایران می‌کرد، بلکه در کتابچه «اصول ترقی» که متضمن ۳۲۴ اصل است، و در آن درباره نقشه عمران و توسعه اقتصادی ایران بحث شده ، به تفصیل از «استقراض خارجی» سخن گفته است . در تاریخی که ملکم دولت ایران را تشویق به گرفتن استقراض از اروپاییان برای توسعه و عمران اقتصادی می‌کند، اروپاییان در آسیا و امریکای جنوبی سرمایه‌های بزرگی به کار انداخته بودند . سرمایه داران اروپایی برای به کار افتادن پول و امکانات وسیع صنعتی و تجاری و به دست آوردن سود

استقراض و بانك ملی

بیشتر، آماده بودند تا در ایران سرمایه‌گذاریهایی بزرگی بنمایند. ملکم در نامه ۶ شوال ۱۲۹۳، دولت ایران را تشویق کرده بود تا با گرفتن صد یا دو بیست کرویر تومان قرض از خارجیان، و صرف این مبلغ در راه عمران و آبادی ایران، علیه فقر و بدبختی و عقب افتادگی مبارزه کنند. ولی اولیای دولت ایران توجهی به برنامه‌های پیشنهادی عمرانی ملکم و استقراض نکردند، در عوض روسها که از پیشنهادات ملکم اطلاع پیدا کردند، خود در این راه پیشقدم شدند. دولت روسیه امتیاز بانك شاهي را بهانه کرده، به ایران فشار آورد، تا به «ژاك پولیاكوف» امتیاز تأسیس شركتی به نام «انجمن استقراض ایران» بدهد. این شركت که با كمكهای نقدی دولت روسیه تشكيل شد، از «حقوق دولتی و باج و مالیات» معاف بود. همینکه امتیاز مذکور داده شد، امتیاز دیگری برای تأسیس بانك استقراض روس، به روسها واگذار گردید. برای اینکه وحدت و هماهنگی کامل بین دولت روسیه و بانك وجود داشته باشد، اکثر اداره بانك استقراضی به وابسته بازرگانی سفارت روسیه تزاری محول می‌گردید. مقام مزبور این هر دو سمت را توأمأ دارا بود. همچنین سرمایه و موجودی بانك در اختیار سفارت روسیه در تهران و کنسولگریهای تابعه در ولایات قرار داشت، و در موقع لزوم مورد استفاده واقع می‌شد.^۱

با همه این احوال، فکر تأسیس بانك ایران و سرمایه ایرانی، وجود داشت، چنانکه میرزا ملکم خان در یکی از گزارشاتش اشاره به تأسیس «بانك» و «استقراض» کرده، چنین می‌نویسد:

۱) ژرژ براندس، محقق دانمارکی، در کتاب «سیاست روسیه و انگلستان در ایران» می‌نویسد:

«... فقط به يك اشاره از طرف سفارت روس، بانك حاضر بود هر بندهكاری را كه ظاهراً زیر بار فشارهای تازه روس نمی‌رفت، به اندازه‌ای زحمت دهد و كار را بر او تنگ گرفته و زندگی را بر او تلخ كند، تا اینکه عاقبت وی از روی بیچارگی به اوامر و خواهشهای روس تن در دهد...» ص ۱۱.

لندن - به تاریخ ۶ شهر شوال ۱۲۹۳ ، نمره يك ،

خداوند گارا ! وقتی بنده به طهران آمدم ، به واسطه حسن شهرتهای آن وقت ، چهل کروور تومان ، چه به جهت احداث بانك و چه به جهت راه آهن ، با خود حاضر داشتم ، یعنی قرار نامه های آن امضا شده با خود آورده بودم ، بعد در اینجا هم در وقت ظهور گفتگوی عثمانی ، محض مال اندیشی دوازده کروور تومان جابجا کردم ، و قرار دادم که دولت علیه تا شش ماه مختار باشد بگیرد یارد نماید ، بی آنکه از برای دولت علیه ضرر و خسارتی وارد بیاید . قرار نامه این معامله نیز ممضی شده ، پیش بنده حاضر بود ، اما وقتی تصور کردم که عوض تحسین و تمجید در طهران ، مورد چه نوع بحثهای نفرت انگیز خواهم شد ، دیدم بهتر است که هیچ این حرفها را به میان نیاورم . حال از انصاف و از دولتخواهی مدعیان ما پرسید ، هر گاه امروز در بانك طهران چهل کروور تومان موجود می شد ، و هر گاه صد کروور تومان از ممالک انگلیس و فرانسه در ایران به جهت راه آهن و معادن ماصرف شده بود ، چه ضرر می داشتیم ؟ خواهند گفت آن وقت ملل فرنگ به بهانه طلب خود می آمدند و ایران را می گرفتند ، در جواب چنان بصیرت عجیب این مطلب روشن را شاهد بیاورید ، که امروز مللی که بر سر عثمانی حمله آورده اند آنها هستند که يك دینار به عثمانی قرض نداده اند ، و اگر طایفه ای هست که در این ورطه هلاکت به داد عثمانی برسد باز آن طوایف هستند که به عثمانی قرض داده اند . قرض را به آن دول می دهند که می خواهند حفظشان نمایند ، نه به آن دول که طالب و منتظر خرابیشان هستند . این مطالب ، خواه صحیح و خواه غیر صحیح ، موقع اجرای آنها گذشت . حال يك احتمال دیگر باقی مانده است . هر گاه صلح بشود و هر گاه اولیای دولت علیه مقدمات کار را قبل از وقت به عمل بیاورند ، ممکن است که در بهار آینده بتوانند ده بیست کروور تومان از فرنگستان قرض نمایند . این ده بیست کروور راهر گاه در ایران درست به کار ببرند ، مالیات ایران در دو سال اقلاً به پنجاه کروور خواهد رسید . شقوق این مطالب را شرح نمی دهم ، زیرا که یقین عرایض مرا باز تمسخر خواهند کرد . اصل مطلب این است که دولت علیه باید صد یا دو بیست کروور تومان ، هر طور هست ، از فرنگستان قرض کند و موافق علوم این عهد ، صرف آبادی ایران نماید . اولین اسباب این معاملات بانك است - علاوه بر آن منافعی که از بانك بیان شده - بانك از برای دولت علیه مدرسه علوم مالیه خواهد بود . حال هر گاه ده بیست کروور تومان به دست دولت علیه بدهند ، به واسطه اغتشاش دستگاه محاسبات ما نصف بیشتر این ده بیست کروور تومان تلف خواهد شد . اما هر گاه در ایران چند دستگاه بانك

سردار لشکر ایران

بر پا شود ، رسوم تحویل‌داری و طرز محاسبات و آن چهل قسم فنون مالیه که فرنگیها تازه اختراع کرده‌اند، و الآن به منزله فتر و چرخ حیات ملل خارجه واقع شده‌اند، همه این رسوم و فنون تازه را اهل ایران از سرمشق بانك در دوسه ماه یاد می‌گیرند، و آن وقت می‌فهمند که دو بیست کرور را از فرنگستان چطور می‌توان گرفت ، و چطور می‌توان به کار برد ، و چطور می‌توان ادا کرد . بدون بانك جمیع این مطالب در نظر اهل ایران تا بد مجهول خواهد ماند .

خواه بنده زنده باشم و خواه مرده، این وصیت مرا فراموش نفرمایید، بدون تنظیم اسباب مالیه در هیچ صورت قادر هیچ کاری نخواهید بود، و اگر بخواهید اسباب مالیه خود را نظم بدهید باید اول بانك بسازید. در این اوقات ساختن بانك در ایران محال است، اما هر وقت فرصت کردید بدون ترك يك دقیقه ، يك بانك بزرگ بسازید - ملکم .

سردار لشکر ایران

میرزا ملکم خان در دوران طولانی
سفارت لندن ، گاهی اوقات حتی شاه
را هم به باد انتقاد و سخریه می‌گرفت.

درباره لشکریان ایران و نقش ناصرالدین شاه در این باره ، در نامه‌ای که به وزیر خارجه نوشته ، چنین می‌نویسد :

دلندن - به تاریخ ۲ صفر ۱۲۹۴ ، نمره سیم ،

... معروف است که اگر جنگ بشود ، بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ارواحنا فداء ، به نفس نفیس مبارک سردار لشکر خواهد بود، و به مناسبت این خبر عموماً می‌گویند که لشکر ایران هیچ وقت مثل این اوقات منظم و مستعد کار نبوده است . اگر دولتخواهان طهران از برای آن جناب امجد ، حواسی باقی گذاشته باشند ، با آن توجه مخصوص و مواظبت مدامی که بندگان اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء ، به امور عسکریه دارند، یقین است که استعداد عساکر ما باید به همان استحکام باشد که می‌گویند، هر گاه (کذا) که در این چهار سال گذشته بودند . باقی مطالب همان است و همان خواهد بود